

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۴۹، سال نهم، ژوئیه ۲۰۰۸

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

- کلیسای خانگی: رهبر کلیسای خانگی
بخش ششم (تت استیوآرت)
- بدعت‌های مربوط به تثلیث
بخش سوم: بدعت فرزندخوانده‌شدگی عیسی
قسمت اول: ابیونیزم (فریبرز خدانی)
- یادآور زنده (هنری نوون / میشل آقامالیان)
بخش دوم: خادم در مقام یادآورنده دردها
- مسیح مشاور نیک
بخش ششم: مشورت مسیح به گرفتاران در حس خطا (تت استیوآرت)
- هدف منحصر به فرد زندگی شما
بخش ششم: تجارب ما (تلخیص و نگارش: دکتر ساسان توسلی)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

کلیسای خانگی

بخش ششم: رهبر کلیسای خانگی

از کشیش تَت استیوارت

کلیسایی که فاقد رهبری شایسته باشد، محکوم به انحراف به سمت برهوت یأس و سرخوردگی است؛ و عاقبت در چنین جایی، قلب‌های مردم می‌شکند و مقدسین از کلیسا جدا می‌شوند. تا به حال چند گروه با امید بسیار کار خود را شروع کرده‌اند و برای مدتی کوتاه به شکوفایی رسیده‌اند، اما در آخر با خشم و رنجش از هم پاشیده‌اند؟ جای شادی بسیار است که افراد به سمت ایمان به مسیح گرویده شوند، اما این باید هشدار باشد در این خصوص که کلیسای خانگی ما گاه بیشتر از اینکه افراد را به شاگردانی بالغ مبدل کند، آنها را از مسیح دور ساخته است.

مشخصات رهبری خوب

الگوی زندگی مسیحی

ما به رهبران خدانشناسی نیاز داریم که بتوانند با فروتنی و قلب خدمتگزار خود، نمونه‌ای از زندگی مسیحی را ارائه دهند. رهبران خوب نه تنها مردم را در فراگیری حقایق ارزشمند کلام خدا یاری می‌دهند، بلکه به ایشان کمک می‌کنند تا محبت خدا را تجربه کرده، آن را به دیگران نیز عرضه کنند.

تمرکز بر کتاب مقدس

رهبران خوب، جلسات را طوری اداره می‌کنند که تمرکز گروه بر عملکردهایی مبتنی بر کتاب مقدس باشد؛ در این صورت، ایشان قادر خواهند بود مشارکت را طوری حفظ کنند که افرادی که شخصیتی سلطه‌جو یا روحیه‌ای بی‌ثبات دارند، نتوانند از جلسات سوء استفاده کنند. ما به رهبرانی نیاز داریم که از سوی خدا برای این کار دعوت شده باشند، و بخواهند مانند عیسی وظیفه رهبری را انجام دهند.

برخورداری از صلاحیت لازم

در تمام مشارکت‌ها افرادی هستند که احساس می‌کنند از سوی خدا برای رهبری فرا خوانده شده‌اند. برخی از ایشان بسیار مشتاق رهبری‌اند، اما در واقعیت صلاحیت انجام آن را ندارند و نمی‌توانند از پس این خدمت بر آیند. گاهی اشتیاق برای رهبری آنان را اسیر خود می‌سازد، اما از آنجا که عطایا و بلوغ کافی برای این

کار را ندارند، شاید باعث شود از جایگاه رهبری برای بر افراشتن خود استفاده کنند. عده دیگری نیز هستند که توانایی این کار را دارند، اما اشتیاقی ندارند؛ این نشان‌دهنده وجود روحیه ناطاعتی است که خداوند قادر است آن را از میان بر دارد. عده دیگری، هم از سوی خدا برای رهبری فرا خوانده شده‌اند و هم مشتاق انجام این خدمتند، اما مطمئن نیستند که آیا توانایی آن را نیز دارند یا خیر. ایشان نیاز دارند تا شخصی به آنان را با نحوه رهبری آشنا سازد و ایشان نیز با روحیه‌ای تعلیم‌پذیر و مقداری تمرین، می‌توانند تبدیل به رهبران سودمندی برای جلال نام خداوند شوند.

خدمتگزاری

بسیار مهم است که بدانیم شیوه رهبری که دنیا قبول دارد، با شیوه رهبری مبتنی بر کتاب مقدس در تضاد کامل است. رهبرانی که دنیا تربیت می‌کند، باید بر اساس میزان اثرگذاری، توانایی، ایجاد بیم و هراس، و جاذبه‌های فردی رهبری کنند. ایشان در پی کسب مقام، قدرت، و امنیت هستند و این در تضاد کامل با رهبران مسیحی است که ردای خادم را بر تن خود می‌کنند و مایلند مانند عیسی رهبری کنند. ”زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند“ (مرقس ۱۰: ۴۵). برداشت رهبران مسیحی از مفهوم بزرگی، به طرز وسیعی با برداشت دنیا متفاوت است. ”هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد“ (مرقس ۱۰: ۴۳). پس می‌بینیم که رهبر، خادمی است که با رهبری خدمت می‌کند، و با خدمت رهبری می‌کند. عملکردهای چنین رهبری چیست؟

عملکردهای رهبر

- تمرکز رهبر باید بر روی هدف اصلی کلیسای خانگی باشد. او باید اینگونه به گروه تعلیم دهد که به منظور حفظ جایگاه مسیح به‌عنوان مرکزیت جلسه، می‌بایستی زمان‌های مشخصی برای پرسش، دعا، بررسی کتاب مقدس، و مشارکت وجود داشته باشد. رهبر باید اطمینان حاصل کند که نیاز افراد در زمان دعا‌های شفاعتی مورد توجه قرار گرفته، ایمان ایشان در حال رشد است. همچنین توجه به شروع و پایان دقیق زمان برگزاری جلسات جزو مسؤولیت‌های رهبر است.
- رهبر خوانده شده است تا با پذیرش گرم میهمانان و حصول اطمینان از اینکه نیازهای شخصی ایشان نادیده انگاشته نشده است، گله را شبانی نماید. او موظف خواهد بود به سؤالات افراد در مورد ایمان پاسخ دهد، کشمکش‌ها را برطرف سازد، و دعا را در راستای نیاز افراد هدایت کند.
- رهبر باید مطمئن شود که کارهای مربوط به سازماندهی و برنامه‌ریزی جلسات به‌خوبی صورت گرفته است. مثلاً اینکه همه مطلع شوند جلسه کجا برگزار خواهد شد، چه کسی مسئول تهیه خوردنی‌هاست، چه کسی تعلیم می‌دهد، چه کسی سرودها را ترتیب می‌دهد، و چه کسی مسئول رساندن افراد پس از پایان جلسه است.

است.

● رهبری که عیسی را الگو و نمونه خود قرار دهد، متوجه وجود توازن‌هایی خواهد شد که باید همواره برقرار باشد. عیسی از پدر اطاعت می‌کرد و همزمان افرادی را محبت و خدمت می‌نمود. البته آسان نیست که این توازن را همیشه حفظ کنیم. عیسی همان‌طور که مردم را محبت و خدمت می‌کرد، نسبت به هدف خود استوار باقی می‌ماند. شما در مقام رهبر، ممکن است وسوسه شوید تا ایمان و هدف خود را به منظور راضی کردن مردم مورد سازشکاری قرار دهید، اما در اینجا باید از خداوند حکمت بطلبید تا بدانید چگونه ممکن است بدون ناطاعتی از او، دیگران را نیز محبت و خدمت کنید.

خصوصیات رهبر

بررسی کلیه خصوصیت‌های یک رهبر مسیحی از دیدگاه کتاب مقدس، از حوصله این مقاله خارج است. (اول تیموتائوس ۳: ۱-۱۳ را بخوانید.) اما به هر حال، لازم می‌دانیم تا برخی از خصوصیت‌های حیاتی یک رهبر کلیسای خانگی را جهت خدمت موفقیت‌آمیز، مورد بررسی قرار دهیم.

تشنگی برای خدا

مهم‌ترین خصوصیت یک رهبر گرسنگی و تشنگی فراوان برای خدا است. داوود در مزمو ۱۱۹: ۱۰ این‌گونه می‌نویسد: “به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذار که از اوامر تو گمراه شوم.” در واقع خدمت رهبری، نوعی تأثیرگذاری الهام‌بخش بر مردم است. آنانی که به‌خاطر مسیح بر دیگران تأثیر می‌گذارند، بیشتر افرادی هستند که برای خود خدا و حقیقت وجود او اشتیاق شدید دارند. عمیق‌ترین اثرگذاری‌ها، از شدیدترین اشتیاق‌ها ناشی می‌شود. هرچقدر که قلبان بیشتر در مسیح از رضایت و خرسندی پر باشد، بیشتر نام او را به‌وسيله زندگی خود جلال خواهیم داد.

فروتنی و تعلیم‌پذیری

برای رهبر کلیسای خانگی، برخورداری از روحیه‌ای فروتن و تعلیم‌پذیر بسیار لازم است. پطرس رسول در رساله اول خود، فصل ۵ آیه ۶، پیرامون فروتنی در برابر خدا این‌گونه می‌فرماید: “پس زیر دست زور آور خدا فروتنی نمائید.” به همان ترتیب، باید در برابر دیگران نیز باید فروتن باشیم: “همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید.” (اول پطرس ۵: ۵). عملاً یعنی این که حین تعلیم کلام خدا، شاید نیاز باشد حتی خود ما نیز در برابر دیگران اعتراف کنیم که معنای درست این آیه را در ابتدا درک نکرده بودیم، یا اینکه شخصاً از اطاعت آن کوتاهی ورزیده‌ایم. این یعنی تذکرات و تأدیب‌های دیگران را در جمع با روحیه‌ای نرم بپذیریم یا در برابر جفایی که به‌خاطر مسیح به ما می‌رسد، ثابت بایستیم.

شکیبایی و میل به مراقبت

برای شبانی کردن نوایمانان در جلسه خانگی، برخورداری از قلبی شکیبیا و مملو از توجه و مراقبت، بسیار حیاتی است. ”ای حبیبان، اگر خدا با ما چنین محبت نمود، ما نیز می‌باید یکدیگر را محبت نماییم“ (اول یوحنا ۴: ۱۱). یوحنا درک کرد که محبت خدا که در ابتدا در جسم، توسط عیسی ظاهر شد، اینک باید در زندگی جسمانی ما آشکار شود و در بدن او (یعنی کلیسا) تجربه گردد. شبان یک گروه کوچک باید هر هفته از افراد سؤالاتی بپرسد تا در یابد زندگی ایشان با خداوند عیسی چگونه پیش می‌رود و می‌بایست در حین هدایت و تربیت ایشان، توجه محبت‌آمیزی از خود نشان دهد. او باید به سؤالات ایشان پاسخگو باشد. همه این اطلاعات که او در هفته به دست می‌آورد، باید زیربنای اصلی دعا‌های روزانه او برای گله خود گردد. پیامهای او زمانی واقعی به نظر خواهد رسید که او به گله اجازه دهد تا بتوانند به درون قلب شبان خود نگاه کرده، ببینند که خداوند در آن چگونه کار می‌کند.

در شماره بعد، به مهارت‌هایی خواهیم پرداخت که رهبر کلیسای خانگی باید در خود تقویت کند.

سخنی از سردبیر

شماره آینده، پنجاهمین شماره مجله ”شبان“ خواهد بود. این مجله که در سال ۲۰۰۰ با ۸۷ خواننده آغاز به کار کرد، اکنون در سراسر جهان خواننده دارد و بر روی اینترنت نیز قابل دسترسی است. بسیار خوشوقت خواهیم شد که خوانندگان گرامی نیز با ما انتشار پنجاهمین شماره مجله را جشن بگیرند. از این رو، می‌توانید طی یادداشتهایی کوتاه، ذکر کنید که چه بهره‌ای از این مجله برده‌اید. به این منظور، می‌توانید یادداشتهای خود را به دفتر مجله پست یا ایمیل کنید.

یک درخواست: از آنجا که هزینه پست از زمان شروع انتشار این مجله بالا رفته، بسیار سپاسگزار خواهیم شد که ما را در امر یاری رسانید. کمکهای خود را می‌توانید از طریق چک به دفتر مجله ارسال دارید. در ضمن، چنانچه مایلید مجله را از طریق ایمیل دریافت کنید، با بنده تماس حاصل بفرمایید.

بدعت‌های مربوط به تثلیث

بخش سوم: بدعت پسرخوانده‌شدگی عیسی

از کشیش فریبرز خدانی

قسمت اول: ابیونیزم

آیا عیسی خدای کامل بود یا اینکه او انسان فرهیخته‌ای بود که قدرت و فیضی خاص از سوی خدا بر او قرار گرفته بود؟

بدعت‌های مسیح‌شناختی را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: آنهایی که الوهیت مسیح را انکار می‌کنند و آنهایی که در انسانیت او شک دارند. در گروه اول، بدعت پسرخوانده‌شدگی عیسی (Adoptionism)، سخت‌جان‌تر از بقیه می‌باشد و در طول تاریخ کلیسا به شکل‌های گوناگون ظاهر شده است. در این شماره، به معرفی بدعت "ابیونیزم" (Ebionism) که شاید معروف‌ترین فرزند این خانواده از بدعت‌ها است خواهیم پرداخت و در مقاله آینده، چند بدعت کم شهرت‌تر را خدمت خوانندگان محترم معرفی خواهیم کرد.

در مقاله پیش با بدعت دوستیزم (Docetism) آشنا شدیم. مشاهده کردیم که این بدعت جسمانیت مسیح را به سؤال می‌کشید و رنجهای او را امری غیر واقعی قلمداد می‌کرد. دیدیم که بدعت دوستیزم در زمان حاضر به شکل‌های مختلفی هنوز در میان مسیحیان وجود دارد و باید مواظب رخنه‌های تعالیم دوستیسی بود. در این نوشتار به معرفی بدعت ابیونیزم خواهیم پرداخت و مشکلات شبانی ناشی از این بدعت را به خوانندگان محترم معرفی خواهیم کرد.

از قیام عیسی چند سالی نگذشته بود که مسیحیت با چالشی کم‌نظیر روبرو شد. اگر چالش دوستیزم از خارج از کلیسا و تفکر و فلسفه یونانی به تعالیم مسیحیت وارد شده بود، ابیونیزم مشکلی بود که از درون کلیسا و مسیحیت، بدن مسیح را مورد حمله قرار داده بود. عده‌ای از مسیحیانی که عموماً از پیشینه یهودی (و بعضی حتی می‌گویند که از شاگردان متی) بودند، تفکر تازه‌ای را باب کردند.

جان کلام ابیونی‌ها

ابیونی‌ها می‌گفتند که عیسی خدای کامل نبود، بلکه از آنجا که عیسی در انجام تمام نکات شریعت به درجه و مقام خاصی رسیده بود، خدا به‌طور خاصی با عیسی ناصری همراهی می‌کرد و زمان تعمیدش او را به‌شیوه خاصی از روح خود پُر کرد. آنها معتقد بودند زمانی که عیسی تعمید گرفت و پُر از روح بود،

کارهای خارق‌العاده انجام می‌داد و سخنانش، تحت الهام روح خدا بود، و زمانی که بالاخره مأموریت خود را به پایان رساند، روح‌القدس از او دور شد و او مانند یک انسان معمولی جان سپرد. آنها فریاد جان‌خراش عیسی را بر صلیب (“ایلی ایلی لما سبقتی“)، دلیل بر دور شدن روح‌القدس از او می‌دانستند.

با توجه به ریشه یهودی ابیونیزم، درک پافشاری آنها بر ختنه و دیگر آداب شریعت یهود دشوار نیست. آنها می‌گفتند که پیروی از عیسی باید به وسیله پیروی کامل از شریعت موسی انجام بگیرد. آنها طبیعتاً به تولد خارق‌العاده عیسی از مریم باکره بی‌اعتقاد بودند و علاوه بر آن، تنها انجیل متی (احتمالاً متن تحریف‌شده انجیل متی) را به‌عنوان انجیل می‌پذیرفتند. گو اینکه، یهودی‌کنندگان کلیسای اولیه (آنانی که پولس رسول در رساله به غلاطیان مورد انتقادشان قرار می‌دهد) ابیونی نبودند، لیکن به احتمال زیاد، اعتقادات ابیونیزم بر تفکر بریهودی‌کنندگان و معلمین دروغین تأثیر گذاشته بود.

علت نامگذاری

بسیاری از آباء کلیسا ریشه این بدعت را به شخصی «ابیون» نام که یهودی‌الاصل بود نسبت می‌دهند که پس از ویرانی اورشلیم در آن سوی رود اردن، در شهر «پلا» منزل کرد. ولی محققان معاصر، معتقدند که علت نامگذاری یا وجه تسمیه این بدعت را باید در کلمه عبری «ابیون» یعنی “فقیر” جستجو نمود. این کلمه در ابتدا جهت اشاره به افراد بی‌بضاعت به کار می‌رفت و پس از اندکی مسیحیان تحت فشار در اورشلیم بنام «ابیونی» (در عبری “اوی یونیم”) نامیده می‌شدند و با گذشت زمان این واژه جهت پیروان این بدعت به کار رفت.

در اوایل تاریخ مسیحیت، سه دسته تعلیم غلط و بدعت خاص وجود داشت که همگی دارای ریشه یهودی بودند. گروه نخست را بنام «یهودی‌کنندگان» می‌شناسیم که نوک تیز حمله پولس در رساله به غلاطیان متوجه آنها است. آنها می‌گفتند که مسیحیان باید تمامی نکات شریعت موسی را رعایت کنند. دسته دوم بنام “ناصری‌ها” معروف بودند که می‌گفتند غیر یهودیان از انجام شریعت معاف هستند، ولی یهودیان مسیحی‌شده باید کماکان شریعت موسی را رعایت کنند. بالاخره گروه سوم بنام «الخاصه»ها وجود داشت که بر رعایت قوانین شریعت اصرار می‌ورزیدند، ولی رسوم بت‌پرستان و غنوصی‌ها، از قبیل پرستش فرشتگان و طالع‌بینی و آینده‌گویی بر اساس حرکت ستارگان را نیز به مراسم مذهبی خود وارد کرده بودند. تفکر ابیونی و “فرزندخوانده‌شدگی عیسی” در هر سه این گروه‌ها کمابیش حضور داشت و شدت و ضعف آن با معلم و رهبر هر گروه تغییر می‌کرد.

نقدی بر ایونیزم

همانگونه که اشاره شد، ایونی‌ها معتقد بودند که عیسی انسانی فرهیخته بود که قدرت و فیضی خارق‌العاده از سوی خدا دریافت کرده بود که شریعت را به طور کامل انجام دهد.

عیسای رکوردشکن

سالها پیش، رکورد دو صد متر بالای ده ثانیه بود و دونده‌های دو سرعت همیشه صد متر را بالای ده ثانیه می‌دویدند. حتی بعضی از مربیان و صاحب‌نظران می‌گفتند که از نظر شرایط جسمانی و روحی و فیزولوژیکی دستیابی به رکورد زیر ده ثانیه محال است. ولی در سال ۱۹۶۸ جیم هاینز موفق شد که رکوردشکنی کرده، صد متر را در عرض ۹/۹ ثانیه بدود. به یک معنا، او کاری را انجام داد که از هر نظر تا آن زمان غیر ممکن بود. ولی پس از شکستن آن رکورد نمادین، دونده‌های بیشماری از کار او الهام گرفته، صد متر را زیر ده ثانیه دویده‌اند. از نظر ایونی‌ها، جایگاه و منزلت و ویژگی عیسی مانند جیم هاینز است. او برای نخستین بار از مرز روحانی انجام شریعت عبور کرد و رکورد را شکسته، شریعت را به‌طور کامل به عمل آورده، پسر خدا خوانده شد، و به این ترتیب، با کار خود راه را برای اسرائیلی‌های واقعی باز کرد تا هر که شریعت را به انجام برساند، خدا را پسر خوانده بشود.

عیسای الگو

ساده‌اندیشی است اگر گمان کنیم که اساس و پایه بدعت‌های مسیح‌شناسی تماماً بر روی مثنی دروغ بنا شده است. بدعت‌ها همیشه ملغمه‌ای از راست و دروغ هستند و معمولاً دروغ چنان در تار و پود بدعت نفوذ می‌کند و به گونه‌ای خود را در لباس و نقاب تعالیم کتاب‌مقدس می‌پيچاند که تشخیص و تمیز آن، بسیار مشکل خواهد بود. خصیصه گمراه‌کننده آنها این بود که بر پیروی از نمونه عیسی تأکیدی غلط می‌ورزیدند. پیروی از نمونه و سرمشق عیسی کاملاً بجا و مهم است و وظیفه هر فرد مسیحی این است که از خداوند و استاد خود عیسی مسیح پیروی کند. هر چند تأکید آنها بر اطاعت و سواست‌گونه از کلام خدا، کاملاً بجا و درست بود، لیکن آنچه ایونیزم را در جایگاه بدعت ضاله قرار می‌دهد، این بود که آنها می‌گفتند هر کسی می‌تواند با تلاش و سخت‌کوشی همان رضایتی را که خدا از عیسی داشت، به دست آورد. مژده ایونیزم به بشر این است که «اگر به اندازه کافی تلاش کنید، موفق خواهید شد». این بدعت هر چند که بر حقیقت انسانیت عیسی پافشاری می‌کند و انسانیت کامل عیسی را همچون دوستی‌ها منتفی نمی‌شمارد، ولی در ایونیزم، پافشاری بر انسانیت کامل عیسی به قیمت انکار الوهیت او تمام شده است. مشکل ایونیزم و کلاً مشکل تمامی بدعت‌های «پسر خوانده‌شدگی عیسی» این بود که عیسی را تا حد یک «نمونه» یا «سرمشق» تنزل می‌دهند.

حامی غرور انسانی

جاذبه بدعت فرزندخوانده‌شدگی عیسی این است که به غرور انسانها مجال عرض اندام می‌دهد. غرور بشری با خود می‌گوید: «اگر عیسی توانست، من هم می‌توانم!» غرور بشری می‌گوید: «دستت را بگذار روی زانوی خود و بلند شو»؛ «از تو حرکت، از خدا هم برکت!» حال آنکه حقیقت انجیل این است که خدا در ما حرکتی ندیده بود که برکتی بدهد. فصل دوم رساله به افسسیان به ما اطمینان می‌دهد که خدا به‌خاطر فیض خود بود که «مایانی را که در گناهان و عصیان‌های خود مُرده بودیم، با مسیح زنده ساخت». جاذبه بدعت ابیونیزم این است که به انسان مغرور اجازه می‌دهد تا در دروغ «خودکفایی» روحانی ماندگار و زمین‌گیر بشود. خطر خانمان‌سوز این بدعت این است که شریعت مقدس و اخلاقیات کتاب‌مقدس را به حسیض «شریعت‌گرایی» و «اخلاقیات‌گرایی» تنزل می‌دهد.

بی‌اعتنایی به کفاره مسیح

واضح است که در این بدعت، فیض خدا و فدیة الهی در جلجتا بیهوده انگاشته می‌شود. عیسی به‌عنوان مسیح و شخص دوم تثلیث به‌جای گناهکاران قربانی نشد و اساساً آموزه فدیة جایگزینی (Substitutionary Atonement) انکار می‌شود. تصویری که کتاب‌مقدس از عیسی ترسیم می‌کند، تصویر خداوندی است که خادم شد تا جان خود را فدای بسیاری نماید. او کاهن اعظمی بود که با خون خود، قربانی مقدس را یکبار و برای همیشه تقدیم کرد و خشم الهی را به‌طور کامل فرو نشاند. برعکس، ابیونی‌ها تصویری دیگر از عیسی ترسیم می‌کنند. برای آنها، عیسی مظهر تلاش و قدرت اراده شکست‌ناپذیر است. او الهام‌بخش تلاش بیشتر است، نه خدای الهام‌دهنده و آرامی‌بخش. عیسای ابیونی‌ها از گرانباران و زحمتکشان دعوت نمی‌کند تا آنها را آرامی بخشد؛ عیسای ابیونی‌ها از افراد کامل و سخت‌کوش روحانی دعوت می‌کند که به او اقتدا کنند و با تلاشی بیشتر از خط پایان مسابقه به‌عنوان برنده عبور کنند.

حامی عدالت شخصی

جاذبه پر قدرت این بدعت، عامل پویایی و بقای این بدعت می‌باشد. تا آنجا که در سراسر تاریخ مسیحیت، کلیسا همواره با نوعی از این بدعت درگیر بوده است و به قول حافظ: «هر لحظه به رنگی بت عیار در آید». حال آنکه پولس رسول به صراحت می‌گوید که آرزوی او این است که در مسیح یافت بشود «نه با عدالت خود که از شریعت است، بلکه با آن (عدالتی) که بوسیله ایمان مسیح می‌شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است.» (فلیپیان ۳: ۹).

نمونه‌های امروزی این بدعت

این روزها جنبشی در مغرب‌زمین در حال رشد است که بنام یهودیان مسیحی (Messianic Jews) شهرت یافته‌اند. تعلیم بعضی از این گروه‌ها این است که یهودیان موظف به رعایت شریعت یهود می‌باشند، موضعی که اساساً با تعالیم «ناصری‌ها» قرابت دارد. تأکید ادونتیس‌های روز هفتم بر قوانین خوارکی و شریعت عهدعتیق، یاد آور بقایای تعالیم یهودی‌کنندگان و ابیونی‌ها می‌باشد. یکی از بارزترین نمونه‌های این بدعت را در تعالیم اسلام راجع به عیسای مسیح و انکار الوهیت او می‌توان یافت. بدیهی است که منابع ابیونی و غنوصی در دسترس پیامبر اسلام قرار داشته و تعالیم مسیح‌شناختی ابیونی‌ها بروشنی در متون قرآنی به چشم می‌خورد.

اگر مسیحیان ترسان از درد و رنج و جفا، به تعالیم بدعت دوستیزیم و انجیل ثروت و شفای دوستیستی جذب می‌شوند، مسیحیان مغرور و از خودراضی و خویشتن‌عادل‌پندار، طعمه خوبی برای بدعت ابیونیزم می‌باشند.

یادآورنده زنده

نوشته پدر هنری نوون

ترجمه و اقتباس کشیش میشل آقامالیان

بخش اول: خادم در مقام یادآورنده دردها

در شماره گذشته، ترجمه کتاب "یادآورنده زنده" به قلم کشیش کاتولیک، پدر هنری نوون را آغاز کردیم. اکنون به ارائه ترجمه فصل‌های این کتاب که خواندنش برای هر خادمی مفید است، خواهیم پرداخت.

دردها

نویسنده و سیاستمدار فرانسوی، آندره مالرو، در کتاب خود به نام "ضد خاطرات" می‌گوید: "یک روز خواهیم دید که مردم را به همان اندازه می‌توان از روی شکل خاطراتشان از هم تمییز داد که از روی شخصیتشان."»

اهمیت خاطرات

این گفته کاملاً صحیح است، چون همگام با بالا رفتن سن، بر خاطراتمان نیز افزوده می‌شود و روزی می‌رسد که آنچه برایمان باقی مانده، جز خاطرات نیست. خاطرات نقشی بسیار مهم در هستی ما ایفا می‌کنند. عواطف ما سخت با خاطراتمان گره خورده‌اند و تحلیل ما از دنیا و زندگی‌مان، بیش از آنکه مربوط به رخدادهای زندگی‌مان باشد، مبتنی بر نوع خاطره و یادکرد ما از این رخدادهای است. گاه مشاهده می‌شود که اشخاص مختلفی که شاهد رخداد واحدی بوده‌اند، آن را به شیوه‌هایی بسیار متفاوت به یاد می‌آورند. در واقع، ما جهان و زندگی را از دریچه خاطراتمان می‌بینیم و خاطرات خود را از رخدادهای گذشته، در برداشت‌های فعلی‌مان از زندگی ادغام می‌کنیم و به این ترتیب، اندیشه ما چارچوبی برای درک و تبیین تجربه‌های تازه می‌سازد.

مهاجرانی که از هلند به ایالات متحده آمریکا می‌روند، در ابتدای اقامت خود، می‌کوشند تا چشم‌اندازهای مشابه با کشور خود را کشف کنند. پس از گذشت مدتی، به مقایسه کمی این مشابَهت‌ها می‌پردازند و مثلاً به این فکر می‌کنند که فلان و بهمان چیز در کشور جدید چقدر بزرگتر یا وسیع‌تر یا سنگین‌تر از مورد مشابه‌اش در هلند است. با گذشت مدتی، مقایسه خود را به داخل کشور محدود می‌کنند، به این معنی که مثلاً خصوصیات شرق آمریکا را با غرب آن و شمال را با جنوب می‌سنجند. این مرحله که رسید، یعنی آنها به کشور جدید خود خو گرفته‌اند؛ به عبارتی، انبان خاطراتشان را از کشور جدید آن‌قدر پر کرده‌اند که مبنایی برای مقایسه و سنجش در اختیارشان قرار دهد.

از اینجا می‌توان فهمید که حافظه و خاطرات ما چه نقش مهمی در درک ما از زندگی ایفا می‌کنند. از همین رو است که پزشکان و روانکاوان و روان‌پزشکان، نخستین سؤالی که از بیمار و مراجع می‌پرسند، به خاطره آنها مربوط می‌شود: «می‌توانید کمی درباره گذشته خود بگویید؟ سابقه این موضوع چه بوده؟» و سؤالاتی از این دست. سخنی به گزاف نیست اگر بگوییم که در کلیسا نیز، بیشترین رنجی که مردم می‌برند، از خاطرات دردناکشان است و خدمت مسیحی در واقع، خدمت شفا دادن خاطرات است. احساسات تلخی نظیر تنهایی، بیگانگی، انزوا، نگرانی، ترس، شک و غیره که در علائمی نظیر بی‌خوابی، پرخاشگری، جویدن ناخن و غیره نمود می‌یابند، بخشی از تجلی‌گاه همین خاطرات دردناک‌اند.

باید گفت خاطرات دردناک ما بر خلاف خاطرات خوشی که شاید نمود آنها مدارک تحصیلی آویخته بر دیوار، وسایل تزئینی، انگشتر، تابلو و غیره باشد، در اعماق وجود ما جای گرفته‌اند. از همین رو است که از درمان می‌گریزند و چنین مایه درد و رنج می‌شوند.

تلاش برای فراموشی

نخستین واکنشی که ما در برخورد با خاطرات ناخوشایندمان نشان می‌دهیم، و به دیگران نیز می‌آموزیم که چنین واکنش نشان دهند، کوشش برای فراموش کردن خاطرات بد است. مثلاً می‌گوییم: «فراموش کن. فکر کن اصلاً چنین اتفاقی نیفتاده!» به این ترتیب، وقایع ناگوار و غم‌باری را که در زندگی شخصی، دستجمعی یا ملی‌مان رخ داده است، به محاق فراموشی می‌سپاریم. اما این کار سبب می‌شود تا خاطرات تلخ مزبور، به قدرت‌هایی مستقل تبدیل شوند که می‌توانند تأثیری فلج‌کننده بر زندگی‌مان اعمال کنند. این اتفاق که افتاد، با خودمان بیگانه می‌شویم، چون سرگذشت خود را مثله کرده و فقط قسمت‌های خوشایند و مطلوب آن را باقی گذاشته‌ایم. چنین کاری، فرصت توبه را که باعث تغییر قلب و رشد می‌شود، از ما می‌گیرد. همان‌طور که عیسی فرمود: «بیمارانند که به طیب نیاز دارند، نه تندرستان» (مرقس ۲: ۱۷). عیسی تأکید می‌کند که امکان درمان و آغاز یک زندگی جدید برای کسانی مهیا است که حاضرند با دردهای خود، یعنی خاطرات دردناکشان، رو به رو شوند.

شفا

نخستین راه برای آزاد شدن از قدرت خاطرات دردناک، خارج کردن آنها از محاق فراموشی و به خاطر آوردن آنها است. چیزی که فراموش شده، خارج از دسترس است و چیزی هم که خارج از دسترس باشد، قابل درمان نیست. ماکس شلر نشان می‌دهد که چگونه یادآوری رخدادهای دردناک گذشته، می‌تواند ما را از بند قدرت و تسلط آنها رها سازد. وی می‌گوید: «به یاد آوردن»، نخستین قدم در رهایی از قدرت پنهان مسأله یا رخدادی است که به یاد آورده می‌شود.»

کمک به یادآوری

اگر خادمان خدا می‌خواهند در نقش "یادآورنده" خدمت کنند، باید زمینه را برای یادآوری این خاطرات دردناک و تلخ فراهم سازند. کار آنها به این می‌ماند که خار و خاشاک را از روی زمین کنار بزنیم تا بتوانیم در آن بذرافشانی کنیم. تا لایه‌های ترس و نگرانی و تردید که خاطرات دردناک را فرو پوشیده‌اند، کنار زده نشوند، کلام خدا نمی‌تواند این خاطره‌های دردناک را لمس کند و ثمر آورد.

این امر مستلزم درکی دینامیک و پویا از زندگی و رفتار کسانی است که به یادآوری رخدادهای تلخ گذشته‌شان نیاز دارند. چنین درکی، روزه‌های به سوی نیروهای روانی متعددی می‌گشاید که خاطرات دردناک را واپس می‌رانند. خادمان می‌توانند از علوم رفتاری نوین بهره بسیار ببرند.

فراتر از روان‌شناسی

در چند دهه گذشته، خادمان به‌گونه‌ای روز افزون به اهمیت این شاخه از دانش بشر پی برده و از آن بهره بسیار گرفته‌اند. اما اکنون پرسشی مطرح است: آیا توجه بسیار به عوامل پیچیده روانی انسان، سبب نشده است که توجه خادمان خدا بیشتر بر دریافت‌کنندگان پیام انجیل معطوف شود تا بر خود پیام؟ آیا ما آن قدر که در زبان علوم رفتاری و روان‌شناسی غوطه‌ور شده‌ایم، زبان کتاب مقدس را فراموش نکرده‌ایم؟ آیا این روزها ما بیش از آنکه درباره خدا سخن گوئیم، درباره انسان سخن نمی‌گوئیم؟ آیا به شبانان و کشیشان همان قدر احساس نزدیکی می‌کنیم که به روان‌شناسان و روان‌کاوان؟ البته، منظور تخطئه کردن یا بی‌اهمیت و بی‌ارزش شمردن دستاوردهای روان‌شناسی و علوم رفتاری و غیر ذلک نیست، بلکه می‌خواهم بگویم که ما نباید در سطح فعلی که مبتنی بر "پذیرش" وجود خاطرات تلخ و دردهای حاصل از آنها است، توقف کنیم. اکنون، زمان آن رسیده که در فرآیند درمان، جلوتر برویم. به عبارتی، از مرحله "درک و پذیرش" به مرحله "ایجاد ارتباط" گام برداریم.

پیوند با رنجهای مسیح

"ایجاد ارتباط" به این معنی است که خادمان خدا باید میان داستان بشر و داستان خدا رابطه برقرار سازند. شفا به این معنا است که نشان بدهیم دردهای بشر، رابطه‌ای تنگاتنگ با رنجهای خود خدا دارند! برای آنکه خاطره‌ای زنده از عیسی مسیح باشیم، باید رابطه میان رنجهای کوچک ما و داستان بزرگ رنج کشیدن خدا در عیسی مسیح، و نیز رابطه میان زندگی کوچک ما و زندگی بزرگ خدایی را که در ما ساکن است، نشان دهیم. هنگامی که خاطرات دردناک خود را از مُحاق فراموشی خارج می‌سازیم و آنها را به حضور مسیح بالا می‌گیریم، او آنها را به درد و رنج تمام بشریت پیوند می‌زند، همان درد و رنجی که او بر خود گرفت و دگرگون‌اش کرد. بنابراین، شفا، در درجه نخست به معنی زدودن و دور کردن دردها نیست، بلکه به منزله آشکار کردن این حقیقت است که دردهای ما، بخشی از دردی بزرگتر هستند، غم‌های ما قسمتی از غمی

بزرگتر هستند، و تجربه ما بخشی از تجربه بزرگتر آن کسی است که گفت: «آیا نمی‌بایست مسیح این رنجها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟» (لوقا ۲۴: ۲۶).

بدین‌سان، ما دردهای خود را از شکل مجموعه‌ای از رویدادها و رخداد‌های دردناک و منفک خارج می‌سازیم، و با پیوند زدن آنها به داستان رنج بردن خدا در مسیح، به فرصتی برای تأمل مداوم درباره کار خدا در زندگی‌مان دست می‌یابیم.

باید دانست که در جهان، هیچ چیز و هیچ کس از دایره رحمت و داوری خدا خارج نیست. وقتی ما رابطه‌مان را با دردها و قسمتی از خاطرات‌مان می‌گسلیم و آنها را به حضور خدا نمی‌بریم و به داستان رنج بردن خدا پیوندشان نمی‌زنیم، تو گویی بر محدوده‌ای از زندگی خود ادعای خداوندی می‌کنیم. به این ترتیب، خودمان به داوری گذشته‌مان می‌نشینیم و رحمت را به ترس‌های خودمان محدود می‌سازیم.

وظیفه خادم

وظیفه خادم در مقام «یادآورنده زنده» آن است که به انسان‌ها نشان دهد که دردهای واقعی و ملموس آنها، نظیر غم، معضلات و اختلالات جسمانی و روانی، فقر و ستم‌کشی و امثال آنها، بخشی از عملکرد رهایی‌بخش خدا در جهان است که در حال حاضر جریان دارد.

چنین نگرش‌ها و تجربه‌هایی از آن رو می‌توانند شفا بخش باشند که رابطه از هم گسیخته جهان را با خدا احیاء می‌کنند و اتحادی نو پدید می‌آورند که در آن، خاطراتی که پیش‌تر مخرب به نظر می‌رسید، اکنون به بخشی از کار رهایی‌بخش خدا تبدیل می‌شود.

شفادهنده

خادمان خدا، خاطره زنده یا به عبارتی «یادآورنده» کارهای بزرگ خدا در تاریخ هستند. آنها باید گذشته دردناک رنج‌مندان را به آنها یادآوری کنند و سپس دردهای آنها را به دردهای کل بشریت مرتبط سازند، یعنی به دردهایی که خدا در مسیح، با رنج‌هایی که کشید، شفا داده است.

«من کیستم»

اما نتایج این دیدگاه، در زندگی شخصی خادمان خدا چیست؟ در اینجا به جای اینکه پرسش خود را متوجه «چگونگی» سازیم، یعنی بپرسیم: «چگونه می‌توانم به خاطره زنده خدا تبدیل شوم؟ چگونه باید رنج‌مندان را بپذیرم و دردهای آنها را با دردهای بشریت و مآلاً خدا مربوط سازم؟ چگونه می‌توانم زندگی فردی اشخاص را به کار خدا در تاریخ پیوند بزنم؟»، باید بپرسیم: «من به عنوان خاطره زنده خدا کیستم؟» بنابراین، سؤال اصلی نه به عملکرد ما، بلکه به آنچه هستیم بر می‌گردد. نمی‌توانیم با یادگیری برخی مهارت‌ها و کسب برخی تخصص‌ها به «یادآورنده زنده» خدا تبدیل شویم. مسأله به عملکرد ما بر نمی‌گردد، بلکه به آنچه هستیم، یعنی

به تمامیت وجود ما، به عبارتی، به شیوه‌ای برای زندگی در روح که سبب می‌شود کُلّیت هستی ما و تمام فعالیت‌ها و عملکردهای ما، از دعا و پرستش گرفته تا خوردن و نوشیدن و بازی کردن، به خاطر و ”یادآورنده زنده“ خدا تبدیل شوند.

سلوک با خدا

یک راه برای انجام دادن این کار آن است که مانند ابراهیم در حضور خدا سلوک کنیم یا به عبارتی، راه برویم. مقصود از راه رفتن و زندگی در حضور خدا این است که تمام تمایلات و تمناها و افکار و اعمال ما پیوسته تحت هدایت خدا و متمرکز بر او باشند. هرگاه در حضور خدا سالک باشیم، هر چه ببینیم، هر چه بشنویم، لمس کنیم یا بچشیم، ما را به یاد او خواهد انداخت. اصلاً مقصود از زندگی آکنده از دعا همین است؛ مقصود، لزوماً زیاد دعا کردن نیست، بلکه در پیش گرفتن شیوه‌ای در زندگی است که سبب می‌شود هیچ قول و فعل و درکی مستقل از وجود خدا نداشته باشیم. این بدان معناست که به دنیا و زندگی از دریچه وجود خدا نگاه کنیم. به این ترتیب، بیگانگی ما جا به نوعی زندگی می‌سپارد که بر مدار ارتباط پیوسته و همه‌جانبه با خدا است.

امروز دنیا فشارهای زیادی بر ما وارد می‌سازد تا ارتباطمان با خدا گسیخته شود. اغلب چنان درگیر و دلمشغول کارها و خدمات و طرح‌ها و پروژه‌های خود می‌شویم که به‌گونه‌ای فزاینده بر توانمندی‌ها و امکانات و مهارت‌های خود متکی می‌شویم و به این ترتیب، ارزش خود را منوط به کارها و دستاوردهایمان می‌سازیم و به جای راه رفتن در حضور خدا، قدم به دور باطلی می‌گذاریم که دیگران را نیز به درون آن می‌کشانیم. در این میان، رابطه خود را با واقعیت وجود خدا از دست می‌دهیم، رابطه‌ای که مبنای آن بیش از کارهای ما، کیستی ما است.

البته، هدف و مقصود من کم‌ارزش‌شمردن یا خوارداشتن آموزش تخصصی برای خدمات مسیحی نیست. غرض از تمام این سخنان آن است که چارچوب و زمینه همه خدمات ما باید گونه‌ای از روحانیت و معنویت باشد که بیش از آنچه برای بودن با انسان‌ها و رسیدگی به خواست‌های آنها اهمیت قائل است، به بودن با خدا و سلوک در حضور او اهمیت می‌دهد. خلاصه کنم، منظور من روحانیتی است که به ما کمک می‌کند تا خدمت واقعی را از نیازی که برای محبت و توجه و ستایش و احترام داریم، تمییز بدهیم.

خدمت به خدا یا انسان

دیری است که شنیده‌ایم، مهم‌ترین وظیفه ما رسیدگی به تمام نیازهای انسان‌ها است. اما آنچه برای عیسی بیش از همه اهمیت داشت، اطاعت از اراده پدر آسمانی‌اش و سلوکی پیوسته در حضور او بود. فقط آن زمان بود که وی به وظیفه و رسالتی که در قبال مردم داشت، پی بُرد: ”جلال پدر من در این است که شما میوه بسیار آورید؛ و این گونه شاگرد من خواهید شد“ (یوحنا ۱۵: ۸).

گویی ما از یاد برده‌ایم که فرمان اول آن است که خدای خود را با تمامی قلب و روح و ذهن خود دوست بداریم. اغلب ما تمام قلب و روح و ذهن خود را متوجه انسان می‌سازیم و در همان حال سخت می‌کوشیم تا خدا را هم از یاد نبریم و یا در بهترین حالت می‌کوشیم تا توجه خود را به خدا و انسان، در دو کفه برابر قرار بدهیم. اما هیچ‌یک درست نیست. خدا تمام قلب و روح و ذهن ما را می‌طلبد. هرگاه تمامیت هستی و وجود خود را به او تسلیم کردیم، در خدا، همسایه خود را خواهیم یافت؛ در خدا، خدمت خود را خواهیم یافت و اساساً خدمت واقعی برای ما امکان‌پذیر خواهد شد. زیرا اکنون دیگر، خدمت به تجلی‌گاه محبت ما به خدایی تبدیل می‌شود که مالک و صاحب تمام انسان‌ها است.

در وهله نخست، ممکن است این حقیقت در تضاد با این چشم‌انداز متداول جلوه کند که ما خدا را فقط از طریق رابطه با همسایه‌مان می‌شناسیم و خدمت به همسایه در حکم خدمت به خدا است (بسنجید با متی ۲۴: ۳۴-۴۰). البته این درست است که خدا ممکن است در وجود همسایه‌مان با ما ملاقات کند، اما رابطه با همسایه را نمی‌توان با رابطه با خدا در آمیخت. از آنجایی که خدا در محبت کردن به ما پیش‌قدم شد، ما می‌توانیم همسایه‌مان را بی هیچ چشم‌داشتی محبت کنیم. فرمان اول و دوم را نه می‌توان از هم تفکیک کرد و نه می‌توان به هم آمیخت و نه یکی را جایگزین دیگری ساخت. فرمان اول در فرمان دوم است که جنبه ملموس می‌یابد و عمل به فرمان دوم، به خاطر عمل به فرمان نخست است که امکان‌پذیر می‌شود. از همین رو است که فرمان دوم، ارزشی یکسان با فرمان نخست دارد و باز از همین رو است که کل خدمت مسیحی بر پایه رابطه شخصی و نیز دسته‌جمعی ما با خدا قرار دارد. همه رهبران بزرگ مسیحی دیده‌اند که صمیمیت روزافزون با مسیح، سرچشمه تمامی فعالیت‌ها و اقدامات آنها است.

یادآورنده زنده

بنابراین اگر می‌خواهیم خاطره و "یادآورنده زنده" خدا باشیم، در درجه اول باید صمیمیت خود را با خدا تحکیم کنیم. هرگاه کلمه حیات را شنیدیم، دیدیم، به نظاره نشستیم و لمس کردیم، خودبه‌خود درباره او سخن خواهیم گفت، او را خواهیم ستود و کارهای عظیم‌اش را اعلام خواهیم کرد. اینها نه کارهایی از روی وظیفه، بلکه واکنشی خودانگیخته خواهند بود. برای آنکه چنین واکنشی ماندگار باشد و به سوی نیازهای مردم هدایت شود، به انضباط و شکل‌گیری روحانی و آموزش نیاز داریم.

نتیجه‌گیری

من تا اینجا به سه نکته تأکید کرده‌ام. نخست، خادمان خدا از طریق یادآوری است که باعث شفا می‌شوند. دوم، آنها برای به انجام رساندن وظیفه یادآوری، زمینه پذیرش دردها و زخم‌های گذشته ما را فراهم می‌سازند و سپس این دردها را به رنج کل بشریت پیوند می‌زنند، یعنی همان رنجی که خدا بر خود گرفت؛ و نکته سوم، عامل این یادآوری بیش از آنکه کارها و اقدامات خادمان باشد، زندگی و ارتباط صمیمانه آنها با مسیح است.

بنابراین اگر می‌خواهیم یادآورنده شفا بخش باشیم، باید روحانی باشیم، به این معنی که زندگی ما پیوسته در ارتباط و اتحاد با خدا باشد. این مستلزم آن است که خادمان، زندگی آکنده از دعا داشته باشند. البته نه به این معنی که از بام تا شام دعا کنند، بلکه باید همه چیز زندگی خود را، از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین امور، بر مدار رابطه با مسیح تنظیم کنند و سامان دهند. این نوع زندگی، چشمان ما را به روی نیازهای همسایه‌مان و ماهیت خدمت‌مان می‌گشاید. تمامی آموزش‌هایی که در زمینه روان‌شناسی و علوم رفتاری و غیره می‌یابیم باید در خدمت همین هدف قرار گیرند.

با توجه به آنچه گفته شد، دعا مسأله‌ای فرعی و بیرون از این دایره نیست، بلکه جزء جدایی‌ناپذیر خدمت یادآوری است. اگر می‌خواهیم یکدیگر را با یادآوری حضور مسیح شفا بخشیم، باید اجازه بدهیم تا فکر مسیح در ما عمل کند و شفا را جاری سازد و این کار بدون دعا ممکن نیست.

نکته آخر اینکه، مهم نه زندگی ما، بلکه زندگی مسیح در ما است. در نهایت، آنچه در ما سرچشمه شفا می‌شود، خود مسیح است. فقط مسیح می‌تواند به قلب بیگانگی ما با خدا و انسان‌ها بتازد و رابطه از هم گسیخته ما را با یکدیگر و با خدا احیاء کند.

در شماره بعد به موضوع خادم به منزله "یادآورنده صیانت‌کننده" یا نگهدارنده خواهیم پرداخت.

مسیح، مشاور نیک

بخش ششم: مشورت مسیح برای گرفتاران در حس خطا

نوشته کشیش تَت استیوارت

”زیرا غمی که برای خدا است منشأ توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی منشأ موت است.“ (دوم قرن‌تین ۱۰:۷).

مسأله احساس خطا وقتی به‌درستی درک نشود و از دیدگاه کتاب‌مقدس مورد بررسی قرار نگیرد، گردابی از احساسات خواهد ساخت که به‌سرعت شخص را پایین می‌کشد و در افسردگی و حس شکست فرو می‌برد. داوود در مزمور ۴:۳۲ درباره اینکه چگونه احساس خطا قوت و شادی او را تضعیف کرده، اینگونه می‌نویسد: ”چون که دست تو روز و شب بر من سنگین می‌بود. رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید.“ پولس رسول این را غمی دنیوی می‌خواند که به مرگ منتهی می‌شود و آن را در تضاد با غمی می‌بیند که از خدا است و سرانجام فرد را از حس خطا و شرمساری بیرون می‌کشد. مطمئناً در جمع ما افراد بسیاری هستند که مغلوب حس خطا و سپس شرمساری حاصل از آن شده‌اند؛ پس ما باید بتوانیم که نشانه‌های این دلشکستگی‌ها را در ایماندارانی که گرفتار حس خطا هستند، تشخیص دهیم.

تعریف حس خطا

برای شروع باید اطمینان حاصل کنیم که درک صحیحی از تعالیم کتاب‌مقدس راجع به قدرت حس خطا و این که خون مسیح تنها علاج آن است، داریم. حس خطا به شما این احساس را می‌دهد که مورد محکومیت واقع شده‌اید، و این احساس در اثر شکستن اوامر خدا و تقصیرکاری پدید می‌آید. حس حقیقی خطا از روح‌القدس سرچشمه می‌گیرد: ”و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود“ (یوحنا ۸:۱۶). اما هر احساس خطایی بر پایه حقیقت نمی‌باشد، چون کارهای بسیاری وجود دارد که خدا آنها را محکوم نمی‌کند؛ در نتیجه این شاید یک احساس غیرحقیقی خطا باشد. احساس غیرحقیقی خطا مشابه همان احساس گناهی است که از روح‌القدس سرچشمه دارد، با این تفاوت که از وجدانی نشأت گرفته که اطلاعات نادرستی بر آن داده شده است.

وجدان و حس خطا

علت وجود چنین احساسی در بسیاری از افراد این است که دیگران در طول زندگی‌اش طوری بر روی وجدان او اثر گذاشته‌اند که مدام احساس خطا می‌کند. پولس رسول در رساله اول قرن‌تینان ۷:۸ به ما هشدار می‌دهد که ممکن است وجدان‌هایی ضعیف یا به‌حدی سرکوب‌شده داشته باشیم که بعضاً مرتکب خطاهایی شویم و اصلاً احساس گناه نکنیم؛ یا از سوی دیگر وقتی اصلاً خطایی مرتکب نمی‌شویم، مدام احساس خطا کنیم.

پولس این مطلب را خیلی زیبا بیان می‌کند که امکان دارد وجدان‌های ما به حدی خاموش شده باشد که رهنمودهای روح‌القدس را حس نکنیم. در مقابل، او در رساله اول قرن‌تینان ۴:۴ این‌گونه می‌نویسد: ”زیرا که در خود عیبی نمی‌بینم، لکن از این عادل شمرده نمی‌شوم، بلکه حکم‌کننده من خداوند است.“ در اینجا او به‌وضوح توضیح می‌دهد که اگر شما احساس گناه نمی‌کنید، الزاماً بدین معنا نیست که مرتکب هیچ خطایی نشده‌اید. من ایمانداران بسیاری را دیده‌ام که چون از بابت انتخاب‌های خود آرامش درونی دارند، از اعمال گناه‌آلود خود به‌راحتی دفاع می‌کنند. اما فقط قلب خودتان نیست که تعیین می‌کند آیا خطاکار هستید یا نه. باید به آینه کلام خدا بنگرید و از روح‌القدس بخواهید تا درونتان را تفتیش کند.

عواقب حس خطا

اگر به‌درستی به مسأله حس خطا رسیدگی نکنیم (یعنی از دیدگاه کتاب‌مقدس)، با مشکلات روحانی مواجه خواهیم شد. اولین مشکل، شرمساری است که به شما احساس بی‌ارزش بودن می‌دهد و ناشی از احساس خطایی است که حل نشده است؛ این احساس شخص را به این نتیجه می‌رساند که انسان بسیار بدی است و لیاقت بخشش ندارد. هنگامی که شیطان ایمانداری را متقاعد کند که ذاتاً انسان بدی است و قادر نیست به خداوند برسد، درواقع تمام امید او را از بین برده است.

برخی مایلند تا با سعی و تلاش، خود را از سنگینی بار سرزنش‌های دیگران آزاد سازند، و برخی دیگر سعی دارند تا با کمک‌های مالی یا افزایش خدماتشان در کلیسا، راه خروج از حس خطا را برای خود بخرند. عده‌ای بهانه‌تراشی می‌کنند و به خود می‌گویند که ”ما انسان هستیم“، و بدینسان گناه خود را تبرئه و توجیه می‌کنند. و عده دیگری هم شکست‌های اخلاقی خود را به گردن دیگران می‌اندازند تا از سرزنش‌های احتمالی فرار کنند. اما هیچیک از این دلیل‌تراشی‌ها چاره کار نیست! تنها چاره برای پاک شدن وجدان ما، خون مسیح است.

چاره کار

چاره‌ای که خدا برای مسأله حس خطا اندیشیده، صلیب و خون پریهای مسیح است که به جهت گناهکاران ریخته شد. ایمانداری که در گناه است، باید یک بار دیگر با محبتی که در جلجتا ظاهر شد، مواجه شود. محبت خدای ما بی‌قید و شرط بود؛ خداوند زمانی که ما هنوز گناهکار و دشمنان او بودیم، ما را محبت کرد. هیچ چیز درون ما نبود که شایسته محبت وی باشد، اما او با این حال ما را محبت نمود. محبت او به حدی فداکارانه بود که عیسی کرسی جلال خود را ترک کرد و لباس بشریت بر تن نمود تا در دلشکستگی‌های ما شریک شود. او گناهان ما را بر خود گرفت، و جریمه موت را که ما سزاوارش بودیم، پرداخت.

پطرس فواید مرگ مسیح را با اقتدار بسیار بیان می‌کند و می‌فرماید: ”که خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم“ (اول پطرس ۲: ۲۴). هنگامی که ما با فروتنی نزد صلیب بیاییم و خطایای خود را در حضور خدا اعتراف کنیم، حس خطا از ما برداشته می‌شود: ”پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشان را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده ظاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟“ (عبرانیان ۹: ۱۴).

خواننده عزیز، در همین لحظه گناهان و شکستهای خود را نزد عیسی بیاورید، زیرا او با دستانی باز منتظر شما است، همان دستانی که به خاطر شما بر صلیب می‌خکوب شد.

کلام خدا نه تنها به ما پند می‌دهد تا وجدان خود را همواره با خون مسیح پاک نگه داریم، بلکه نمونه اعترافات پولس را نیز به ما ارائه می‌دهد که مدام سعی کرده وجدان خود را پاک نگاه دارد: ”و خود را در این امر ریاضت می‌دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی‌لغزش نگاه دارم.“ (اعمال ۱۶: ۲۴). پولس این مطلب را در باب دفاع از ایمان خود در روز قیامت و داوری نهایی مطرح می‌کند. در اصل منظور وی این است: ”اکنون وجدان خود را با اطاعت از خدا پاک نگه می‌دارم، چون در حضور خدا در قبال اعمال خود پاسخگو هستم.“

وقتی گناه می‌کنیم، مدافعی داریم که می‌توانیم برای طلب بخشش به سمت او بشتابیم: ”اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.“ (اول یوحنا ۹: ۱). اما ما می‌توانیم با پاک نگه داشتن وجدان خود، تصمیم بگیریم که مرتکب گناه نشویم. همچنین با دوری از این خطاها قادر خواهیم بود که از بار گناه رها شویم، چون نتیجه انجام کارهایی که در نظر خداوند صحیح است، آرامش، خوشی و آزادی از گناه است.

به طور خلاصه، مسیح از آنانی که سنگینی بار خطا را بر دوش می‌کشند، دعوت می‌کند تا نزد او رفته، تقدیس و بخشش محبت‌آمیز او را دریافت کنند، و شروع به انجام اعمالی کنند که در نظر خداوند نیکوست. وقتی ما از خدا ناطاعتی می‌کنیم، احساسی بد همراه با دلسردی در ما پدید می‌آید. اما وقتی اعمال نیکو انجام می‌دهیم، احساس آزادی و آرامش خواهیم یافت؛ و حیات ما با خداوند تازه می‌گردد.

هدف منحصر به فرد زندگی شما

نوشته اریک ریز

تلخیص و نگارش: کشیش دکتر ساسان توسلی

بخش ششم: تجارب ما

این مقاله، بخش ششم از معرفی کتابی است به قلم اریک ریز (Erik Rees) به نام "S.H.A.P.E.: کشف هدف منحصر به فرد زندگی خویشتن و شکوفاسازی آن". همان طور که در شماره‌های قبل اشاره کردیم، پیام اصلی این کتاب این است که خدا به‌شکلی منحصر به فرد به هر یک از ما عطاهایی ارزانی داشته است. نویسنده از سرواژه SHAPE استفاده می‌کند که مخفف حروف اول پنج کلمه است، به این ترتیب: S برای spiritual gift (عطا‌های روحانی)؛ H برای heart (دل و اشتیاق)؛ A برای abilities (قابلیت‌ها و توانایی‌ها)؛ P برای personality (شخصیت)؛ و E برای experiences (تجارب). به عبارتی دیگر، همه ما که به مسیح ایمان داریم، از عطا‌های روحانی منحصر به فرد، علائق و اشتیاق‌ها، توانایی‌ها، خصوصیات شخصیتی، و تجارب زندگی‌ای بهره‌مندیم که خاص خود ما می‌باشند و ما را تبدیل به آن شخصیتی ساخته‌اند که هستیم، و نیز انگیزه‌هایی را تشکیل می‌دهند که محرک‌های ما در رفتارمان می‌باشند. لذا همه ما نیاز داریم کشف کنیم که خدا ما را چگونه ساخته، و از طریق کشف این حقیقت، پی ببریم که با زندگی و دعوت خود باید چه کنیم.

اهمیت تجارب

در این مقاله، در مورد اهمیت تجربیات زندگی‌مان بحث خواهیم کرد، تجربیاتی که خداوند برای شکل دادن و تبدیل ما به انسان‌هایی که واقعاً هستیم استفاده می‌کند. اگر با نگاه کردن به شخصیت درونی‌مان بتوانیم کشف کنیم که خداوند ما را چه انسانی آفریده، با نگاه کردن به تجربیاتمان هم پی خواهیم برد که الآن در چه مرحله‌ای از سفر زندگی‌مان هستیم. هلن کلر می‌گوید: "غناي شگفت‌انگيز تجربه بشري، اگر محدوديتي براي چيره شدن بر آن نبود، شادي پاداش را از دست مي‌داد. اگر از وادي‌هاي تاريخ عبور نکنی، رسیدن به قله آن‌قدرها هم لذت‌بخش نخواهد بود." بینش زیبایی دیگری هم درباره زندگی وجود دارد که فیلسوف دانمارکی سورن کی‌رکیگو آن را بیان کرده است. می‌گوید: "زندگی از گذشته درک می‌شود، اما باید در آینده زندگی شود."

در گذشته ما هدفی وجود دارد

به عنوان مسیحیان، اگر به وعده ارزشمند خداوند اعتماد داشته باشیم، قادر خواهیم بود که با اطمینان خاطر به زندگی خود ادامه دهیم؛ این وعده در رساله رومیان ۸:۲۸ آمده که می‌فرماید: ”و می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و برحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.“ همان‌طور که خداوند دارد با حوصله، شاهکار زندگی ما را می‌سازد، از همه تجربیات تلخ و شیرین ما استفاده می‌کند، تا نتیجه نهایی به دست آید. به تجربیات گذشته خود که شما را این طور که امروز هستید شکل داده، فکر کنید: غمها و شادیهای کودکی، رنجها و هیجانان نوجوانی، پیشرفته‌ها و کشمکشهای جوانی.

راهروی زندگی ما

تصور کنید که دارید در راهروی طولی قدم می‌زنید. روی دیوارهای اطراف نقاشی‌هایی دیده می‌شود که لحظات سازنده زندگی شما را نشان می‌دهد. روی دیوارهای یک سمت، تصاویر تجربیاتی است که برای شما هیجان، پیروزی و کامیابی به همراه داشته؛ و در سمت دیگر، تصاویری دیده می‌شود که باعث رنجش، ناکامی و غم شما بوده است. اگر به آرامی در این راهرو قدم بزنید، و با دقت به هریک از این تصاویر نگاه کنید، قدم بزرگی بر داشته‌اید در راستای درک این نکته که خداوند می‌خواسته از شما چه شخصیتی بسازد؛ و آن هدفی را که خدا برای ملکوت خود در خصوص شما تعیین کرده، کشف خواهید کرد.

تأثیر این تصاویر

در حینی که خداوند تصویر هر یک از وقایع زندگی‌تان را به یاد شما می‌آورد، به این فکر کنید که آنها سرانجام چه تأثیری بر شما داشته است. چه درسهایی از آن‌ها گرفتید؟ اگر هیچ درسی به ذهنتان نمی‌آید، از خداوند بخواهید تا برای شما مکشوف کند. او میل دارد که از هر چیزی در زندگی شما استفاده کند. پس باز و شفاف باشید. از پیروزیهایتان شاد باشید، و رنجهای خود را به خدا داده، قوت او را حصول نمایید. به عمق بروید و درباره لحظات جدی و تجربیات پراهمیتی که داستان زندگی شما را شکل داده، تفکر کنید.

تصاویر مثبت

آرتور میلر در کتاب خود به نام ”حقایق در باره شما“ این‌گونه می‌نویسد: ”به منظور اینکه بتوانید راه و روش شخص را کشف کنید، فقط اعمالی را مورد بررسی قرار دهید که آن شخص فکر می‌کند جزو دستاوردهای زندگی‌ش بوده و به رضایتش انجامیده است. این دستاوردها اغلب دو عنصر بنیادی دارند: اول پیشرفتهایی هستند که به رضایت خاطر شخص انجامیده‌اند، بدون توجه به اینکه مردم در مورد آن چه فکری

داشته‌اند؛ و دوم پیشرفت‌هایی هستند که شخص احساس می‌کند در به دست آوردن آن موفق بوده و به بهترین نحو عمل کرده است، بدون توجه به میزان اهمیتی که کار او در نظر مردم داشته است. "بسیار جالب است که میلر موفقیت را آن‌طور که دنیا می‌شناسد، نشان نمی‌دهد. بسیاری از کامیابی‌هایی که ما اعتقاد داریم در نظر خداوند مهم و معنادار است، مطابق استانداردهای دنیا ناچیز پنداشته می‌شود. وقتی زندگی‌تان را مورد بررسی قرار می‌دهید، آن کامیابی‌هایی که برای شما رضایت به همراه داشته را بدون توجه به فکر دیگران، مورد توجه قرار دهید. شادی و افتخاری که خداوند نسبت به شما دارد، بر پایه چیزهایی نیست که دنیا به خاطرشان شادی می‌کند.

یک ارزیابی مهم

حال، با تفکر به موفقیت‌ها و تجربیات گذشته خود در پنج زمینه زیر، به یک کنکاش مهم فکری بپردازید:

- شخصی؛ شاید تا به حال پاداشی دریافت کرده باشید که برایتان ارزش بسیاری داشته است.
- شغلی؛ شاید طرح‌هایی در جهت موفقیت در زمینه‌های بهره‌وری، فروش خوب و مدیریت داشته باشید.
- روابط؛ امکان دارد که شما از یک رابطه ازدواج که در اراده خدا بوده لذت ببرید. یا از یک رابطه دوستی که در مشکلات باعث آرامی‌تان است و شما را بر می‌انگیزاند تا برای موفقیت در هرکاری که انجام می‌دهید، تلاش کنید، احساس رضایت نمایید.
- تحصیلی؛ شاید شما درجات تحصیلی یا مدارک علمی زیادی داشته باشید، و شاید در حال پیشرفت در زمینه‌های مورد علاقه‌تان هستید.
- روحانی؛ ممکن است شما تاریخچه موفقیت‌آمیزی از بشارت یا راهنمایی مسیحیان برای این که بینش عمیق‌تری از ایمانشان پیدا کنند، داشته باشید. یا شاید میزان پذیرش خودتان از مسیح و نیز رشد روحانی‌تان این حس را به شما بدهد که به چیزی چنان عظیم دست یافته‌اید که در مقیاس نمی‌گنجد.

حالا شما می‌توانید تعدادی از موفقیت‌های بزرگ خود را در هر یک از زمینه‌های بالا مشخص کنید. سپس می‌توانید اجازه دهید تا موفقیت‌هایتان برای خداوند به کار گرفته شود. مثلاً شاید شما سالها زندگی مشترک موفق داشته‌اید و چندمین سالگرد ازدواجتان را پشت سر گذاشته‌اید. در این صورت، می‌توانید از تجربیات خود برای شبانی و کمک به زوج‌های جوان استفاده کنید.

ممکن است شما در زمینه شغلی خود، مهارت‌های بسیاری در رابطه با مدیریت و رهبری پیدا کرده باشید. می‌توانید از آن مهارت‌ها برای پیشبرد انجیل استفاده کنید. امکان‌های موجود برای این که موفقیت‌ها و تجربیات زندگی شما به مراحل عملی برای کار خدا برسد، تقریباً نامحدود است.

تصاویر دردناک

هر چه قدر هم که بخواهیم گاه چشم‌پوشی یا حاشا کنیم، باز هم روی دیوار راهروی زندگی ما قسمت‌های تاریک و سخت وجود دارد. و اگر شما به‌راستی در پی این هستید که نقطه ممتاز و انحصاری وجود خود را کشف کرده، آن را در مسیر برنامه‌های خدا به کار بگیرید، باید عمیقاً به تصاویر ثبت‌شده از تجربیات دردناکتان نگاهی بیندازید. بحث ما راجع به ناامیدی‌ها و نارضایتی‌های جزئی زندگی‌تان نیست، بلکه راجع به زمان‌هایی است که میزان تحمل درد در شما مورد آزمایش قرار گرفته یا زمان‌هایی که تا حد انفجار، چیزی را تحمل کرده‌اید. مواردی مثل طلاق، بهره‌کشی، مرگ، اعتیاد به الکل، سرطان، افسردگی، از دست دادن شغل، ورشکستگی، سقط عمد یا غیر عمد جنین، خودکشی، روابط نامشروع و غیره که باعث درد و رنج انسان می‌شود، بی‌شمار است. در حالی که مسیر راهروی زندگی خود را پشت سر می‌گذارید و متمرکز قسمت‌های سخت زندگی خود در گذشته هستید، همان پنج زمینه گفته‌شده را دوباره بررسی کنید تا این بار نقاط درد و رنجتان مشخص شود.

ماکس لوکادو در کتاب خود به نام "شکلی که خدا بخشیده"، از تشبیه زیبایی استفاده می‌کند تا توضیح دهد که خدا چگونه از تجربیات تلخ ما استفاده می‌کند تا ما را شکل بخشد. "ذوب کردن فلزی کهنه و از نو قالب کردن آن یک فرآیند منقطع می‌باشد. اما با مرور زمان، اتفاقی رخ می‌دهد: کند تیز می‌شود، کج راست می‌شود، ضعیف قوی می‌گردد و باطل گران‌بها می‌شود. سپس آهنگر ضربات دست خود را متوقف می‌کند و چکش خود را زمین می‌گذارد. در همین سکوت آرام، آهنگر صنعت دستش را که دود از آن بلند می‌شود، محک می‌زند. وسیله گداخته‌شده در دست او به این طرف و آن طرف چرخانده می‌شود تا هر نقص و ترکی که دارد پیدا شود. هیچ نقصی در آن یافت نشد. آن ماده معدنی نرم و انعطاف‌پذیر، حالا به یک وسیله سخت و قابل مصرف تبدیل گشته است." لوکادو در ادامه می‌گوید: "خداوند زندگی ما را از ابتدا تا به انتها می‌بیند. ممکن است که او ما را در سی سالگی وارد یک طوفان کند، پس ما در سن شصت سالگی قادر خواهیم بود در یک گردباد تاب بیاوریم. یک ابزار زمانی قابل استفاده است که شکل سالم خود را داشته باشد. یک تبر کند، و یا یک پیچ‌گوشتی خمیده هم نیاز به توجه و اصلاح دارد، پس ما نیز همچنین. و یک آهنگر خوب، ابزارش را به شکل سالم خود حفظ می‌کند، پس خدا نیز همچنین."

استفاده از تجربیات دردناک

به تصاویر دردناک گذشته خود نگاه کنید، و ببینید که آن رنجهای چه چیزهای خوبی می‌توانسته به همراه داشته باشد. سپس جست‌وجو کنید که چگونه می‌توانید با استفاده از تجربیات دردناک خود، امروز به دیگران کمک کنید. مثلاً بعضی از خانواده‌ها، فرزندان خود را به طرق غم‌انگیزی از دست داده‌اند. اما آنها از این درد خود به طریق سازنده‌ای استفاده کرده‌اند تا خانواده‌های دیگر را برای کنار آمدن با مصیبت‌هایشان یاری

رسانده، به ایشان تسلی بدهند. عده‌ای از افراد که در گذشته به‌خاطر سوء استفاده‌های جنسی و جسمی، از درون به‌شدت مجروح شده‌اند، امروزه بار سنگینی بر قلب خود حس می‌کنند تا به جهت عدالت بجنگند و حامی دیگر قربانیان این نوع بهره‌کشی باشند. آیا شما هم می‌خواهید که تجربیات دردناک خود را در طریقی مناسب به کار ببرید؟ و باز هم لوکادو می‌نویسد: ”این که خدا ما را در آزمایش می‌برد، به یادمان می‌آورد که مأموریت و تکلیف ما هنوز به درد او می‌خورد، که هدف ما در امتداد و مطابق طبیعت او است، که سفیران دربار الهی هستیم، و این که اعلام‌کننده پیغام وی می‌باشیم.“

فردریک بوشنر، نویسنده مسیحی، حقیقت زیبایی از چشم‌اندازی مبتنی بر کتاب مقدسی در زندگی‌مان به ما یادآوری می‌کند: ”به زندگی خود گوش دهید. به این راز بی‌انتها بنگرید، همان قدر که هیجانانگیز و شادیهامد نظرتان است، به ملالت‌ها و دردها نیز نگاه کنید. راهی را که به سوی قلب نهان زندگی می‌پیمایید با همه وجود لمس کنید، بچشید و ببویید؛ چون در تحلیل آخر، همه لحظه‌ها، لحظه‌های کلیدی هستند و زندگی، خود فیضی عظیم است.“